

هند و پاکستان: مدیریت منازعه پس از ۱۹۹۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۰۵

تاریخ تأیید نهایی: ۱۳۹۲/۰۶/۰۶

حمیرا مشیرزاده *

سیداحمد فاطمی نژاد **

چکیده

منازعه هند و پاکستان به عنوان یکی از پایدارترین مسایل نظام بین‌الملل بعد از جنگ دوم جهانی، با آزمایش‌های هسته‌ای این دو کشور در سال ۱۹۹۸ وارد دوران جدیدی شده که ویژگی آن مدیریت تعارضات است. مسئله‌ای که اکنون مطرح می‌شود این است که چگونه دو کشور در این وضعیت شکننده، منازعه خود را مدیریت کرده و از ورود به جنگ پرهیز کرده‌اند. هدف مقاله حاضر، پاسخ به این سؤال است و طی چند گام به آن پرداخته می‌شود. پس از مرور رویکردهای موجود و ترسیم فضای کلی روابط دو کشور، تلاش می‌شود تا چارچوب نظری مدیریت منازعه و ابزارهای آن تبیین شود. سپس بر اساس این چارچوب، منازعه آنها و چگونگی مدیریت آن در سه نقطه بحرانی بررسی می‌شود. این سه نقطه عبارتند از: جنگ محدود کارگیل، بن‌بست بزرگ ۲۰۰۲-۲۰۰۱ و مواجهه ناتمام ۲۰۰۸. طبیعی است که مدیریت منازعه آنها در دوره‌های بین این نقاط نیز در جریان بوده و مورد توجه واقع خواهد شد.

واژگان کلیدی: منازعه هند و پاکستان، مدیریت منازعه، جنگ محدود کارگیل،

بن‌بست بزرگ ۲۰۰۲-۲۰۰۱، مواجهه ناتمام ۲۰۰۸

* دانشیار گروه روابط بین‌الملل
دانشگاه تهران

** استادیار گروه علوم سیاسی
دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه: بیان مسئله

شبه قاره هند در آستانه خروج بریتانیا در سال ۱۹۴۷ به دو قسمت پاکستان مسلمان و هند هندو تقسیم شد و این دو کشور به ترتیب در ۱۴ و ۱۵ اوت همین سال اعلام استقلال کردند (Davis, 2011: 1). هر چند مسلمانان و هندوهای شبه‌قاره و حتی رهبران آنها پیش از تقسیم آن عمدتاً تصور روشنی از استقلال سرزمینی خود نداشتند (Kapur, 2011: 65) اما خشونت قدیمی هندوها و مسلمانان شبه‌قاره باعث تقسیم آن و سپس منازعه بین آنها شد (Betts, 1979: 1059). پاکستان به عنوان نخستین دولت مدرن با هویت اسلامی (Zinkin, 1987: 38; Harshe, 2005: 51) و هند بر مبنای دو روایت سکولاریسم و هندوئیسم شکل گرفتند (Commuri, 2009: 163; Harshe, 2005: 49-50). این تضاد در رویکردهای «دو ملت» متعلق به محمدعلی جناح و «ملت متحد سکولار» متعلق به جواهر لعل نهرو نیز هویدا است (Oren, 1994: 200). بنابراین، هویت باعث رقابت و تنش طرفین با یکدیگر شد (Commuri, 2009: 163; Vohra, 1998: 69). اما برخی بر این باورند که هویت هند و پاکستان متأثر از رقابت آنها است (Nasr, 2005: 197).

در فرایند تقسیم شبه‌قاره، روایت‌های متضاد هند و پاکستان از هویت‌شان در یک نقطه عینی به طور شدید با هم برخورد کردند؛ و آنجا کشمیر بود (Ganguly, 1995: 169-70). پاکستان ادعا می‌کرد که چون اکثریت جمعیت کشمیر و جامو مسلمان هستند، این سرزمین باید بخشی از این کشور باشد (Harshe, 2005: 52). در مقابل، هند مدعی بود که این کشور نه نظام هندوها بلکه نظامی سکولار و موطن اقوام و ادیان مختلف است (Ganguly, 2001: 4). این تنش باعث نخستین جنگ هند و پاکستان در ۸-۱۹۴۷ شد. در پایان جنگ، هند حدود دو سوم و پاکستان حدود یک سوم سرزمین‌های مورد منازعه را تصرف کردند.^۱ خط آتش‌بس^۲ این وضعیت را تثبیت کرد (Kapur, 2011: 69) و طرفین عملاً آن را به عنوان وضع موجود پذیرفتند (Bailey, 1980: 516).

هند و پاکستان در سال‌های بعد نیز با هم تنش داشتند اما همزمان از طریق مذاکره با هم به موافقت‌نامه کراچی ۱۹۴۹، پیمان لیاقت-نهرو^۳ ۱۹۵۰ و معاهده آب‌های

۱. از این پس، سرزمین‌های تحت کنترل هند تحت عنوان کشمیر هند مشهور شد که مراکز زمستانی و تابستانی آن به ترتیب شهرهای جامو و سرینگر است؛ و سرزمین‌های تحت کنترل پاکستان تحت عنوان کشمیر آزاد مشهور شد که حالت شبه خودمختاری دارد و مرکز آن مظفرآباد است. البته، دولت هند از کشمیر آزاد به عنوان کشمیر تحت اشغال پاکستان یاد می‌کند و دولت پاکستان نیز کشمیر هند را کشمیر تحت اشغال هند می‌نامد.

2. Line of Cease-Fire
3. Liaquat-Nehru Pact

سند^۱ ۱۹۶۰ دست یافتند (Iyer, 2005: 110; Khan, 2010: 214; Cheema, 2006: 3141). با وجود این، مجادله بین دهلی نو و اسلام‌آباد بر سر کشمیر به همراه نگرانی پاکستان از نیت توسعه طلبانه هند در مورد این کشور باعث وقوع دومین جنگ آنها شد (Zinkin, 1987: 37)؛ جنگی که با برخورد بین گشت‌های مرزی دو کشور در نمکزار کوچ در ایالت گجرات هند شروع شد (Ganguly, 1995: 172)، با نقض خط آتش‌بس در کشمیر توسط سربازان پاکستان شدت یافت (Bahadur, 2003: 251)، و با آتش‌بس سازمان ملل (Ganguly, 1995: 173) و میانجی‌گری شوروی سابق در جریان موافقت‌نامه تاشکند به پایان رسید (Makeig, 1987: 273).

سومین جنگ هند و پاکستان با شورش در پاکستان شرقی سابق و مداخله هند شروع شد و با تجزیه بنگلادش از پاکستان پایان یافت (Ganguly, 1995: 174). این جنگ فقط سیزده روز بین سوم تا شانزدهم دسامبر ۱۹۷۱ طول کشید (Chatterjee, 2005: 82) و چند نتیجه مهم در برداشت: الف) اثبات «برتری متعارف» هند (Ka-pur, 2010: 106)؛ ب) تشدید بدبینی اسلام‌آباد به دهلی نو به علت «زننده‌شکافی»^۲ پاکستان از سوی هند (Davis, 2011: 6)؛ ج) اثبات توانایی «هند هندو» برای غلبه بر «پاکستان مسلمان» (Kapur, 2011: 71)؛ د) شکل‌گیری دیدگاه «دیگر هرگز»^۳ در بین نخبگان پاکستانی و غیرممکن شدن مصالحه آنها در مورد کشمیر (Ganguly and Kraig, 2005: 312-313).

بعد از استقلال بنگلادش و انعقاد موافقت‌نامه سیملا نوعی «صلح طولانی»^۴ بر روابط هند و پاکستان حاکم شد (Kapur, 2011: 73). اما در همین دوره، هند در ۱۸ مه ۱۹۷۴ نخستین چاشنی هسته‌ای خود را در صحرای پوکران منفجر کرد و باعث تحریک پاکستان شد (Betts, 1979: 1058-1061). سرانجام، «صلح طولانی» هند و پاکستان در اواخر دهه ۱۹۸۰ به علل زیر پایان یافت: الف) ظهور شورش ضد هند در کشمیر؛ ب) دستیابی پاکستان به توانمندی ساخت تسلیحات هسته‌ای؛ ج) پایان جنگ سرد و توجه بیشتر جامعه بین‌المللی به کشمیر؛ د) الگوگیری پاکستان از مدل عملیاتی ضدشوروی در افغانستان برای مقابله با هند در کشمیر (Kapur, 2011: 73; Kapur, 2008: 74; Behuria, 2009: 435; Kapur, 2010: 106-107; Davis, 2011: 1; Rath, 2010: 361). بنابراین، هند و پاکستان بار دیگر بر سر کشمیر با همدیگر درگیر

1. Indus Waters Treaty
2. vivisection
3. never again
4. long peace

شدند (Kapur, 2008: 73). این درگیری با جلب توجه جهانیان به وضعیت کشمیر عمدتاً به نفع پاکستان بود (Cheema, 2006: 212).

هند و پاکستان مجدداً از اوایل دهه ۱۹۹۰ مذاکرات خود را از سر گرفته و با توافق در موارد متعدد از جمله منع حمله به تأسیسات و امکانات هسته‌ای یکدیگر در پی تنش‌زدایی برآمدند (Behuria, 2009: 434-6; Commuri, 2009: 170-175) اما درگیری آنها در مورد کشمیر کماکان ادامه یافت. کاپور (۲۰۱۱: ۶۲) این مسئله را به علت فشار جامعه بین‌المللی، ضعف شاخه جهاد کشمیر و تغییر اولویت نخبگان سیاسی اسلام‌آباد تمایلی به تنش با هند نداشته است (Behuria, 2009: 436).

در این شرایط، آزمایش‌های هسته‌ای دو کشور در مه ۱۹۹۸ منازعه آنها را خطرناک‌تر کرد. هر چند هند و پاکستان از مدت‌ها قبل انگیزه خود را برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای نشان داده بودند (Betts, 1979: 1053-1054) و با استفاده از آن، اهداف گوناگونی اعم از راهبردی، هویتی و پرستیژی را دنبال می‌کردند (Kumar, 2010: 41; Khan, 2010: 108; Diehl & Moltz, 2002: 31)، اما این حرکت هم منازعه‌شان را وارد دوران جدیدی کرد و هم آن را در کانون توجه جهان قرار داد (Anderson, 2006: 292; Behuria, 2009: 437).

سؤال و فرضیه: سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که منازعه هند و پاکستان چگونه در شرایط حساس و شکننده پس از ۱۹۹۸ مدیریت شده است؟ پاسخ به این سؤال، هدف اصلی مقاله را تشکیل می‌دهد و فرضیه مورد بررسی این است که هند و پاکستان موفق شده‌اند با ترکیبی از مذاکره، مراجعه به طرف سوم و ابزارهای اجبارآمیز بر منازعه میان خود غالب شوند.

روش: برای بررسی این فرضیه از روش قیاسی - تبیینی استفاده می‌شود. بنابراین، ابتدا با استفاده از مباحث مدیریت منازعه در سطوح گوناگون چارچوب منسجمی برای تبیین مدیریت منازعه هند و پاکستان فراهم می‌گردد. سپس بر اساس این چارچوب، منازعه آنها در سه نقطه بحرانی یعنی جنگ محدود کارگیل ۱۹۹۹، بن‌بست بزرگ ۲۰۰۱-۲۰۰۲، و مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مرور آثار: هر چند پژوهش خاصی دقیقاً در مورد مدیریت منازعه هند و پاکستان در دوره مورد بررسی وجود ندارد، اما به طور کلی کتاب‌ها و مقالات متعددی در مورد منازعه هند و پاکستان وجود دارد که از جوانب گوناگون به آن پرداخته‌اند. یکی از پژوهش‌هایی که به منازعه هند و پاکستان می‌پردازد کتاب بحران در کشمیر:

نشانه‌های جنگ، امیدهای صلح نوشته‌ی سامیت گانگولی (۱۹۹۸) است. مسئله این کتاب با سؤال مقاله حاضر متفاوت بوده و اساساً مربوط به دوران قبل از هسته‌ای شدن هند و پاکستان است. پژوهش بعدی، کتاب هند، پاکستان، و منازعه کشمیر: درباره منازعه منطقه‌ای و راه‌حل آن نوشته رابرت ویرسینگ (۱۹۹۸) است که به منازعه کشمیر می‌پردازد. این کتاب صرفاً بر بحران کشمیر تمرکز دارد و نه منازعه کلی هند و پاکستان. ویکتوریا اسکوفیلد (۲۰۰۳) نیز در کتاب کشمیر مورد منازعه: هند، پاکستان و جنگ بی‌پایان به منازعه این دو کشور می‌پردازد. وی با ارزیابی پیامدهای استقلال هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ برای کشمیر، به مسایلی می‌پردازد که باعث منازعه بی‌پایان این دو کشور می‌گردد اما به بحث مدیریت منازعه توجهی ندارد.

علاوه بر کتاب‌های بالا، مقالات متعددی نیز در مورد روابط هند و پاکستان نوشته شده است. باری بوزان (۲۰۰۲) در مقاله «حرکت آسیای جنوبی به سمت دگرگونی: ظهور هند به عنوان قدرت بزرگ» تلاش می‌کند تا امنیت منطقه‌ای آسیای جنوبی را بررسی کند. اما نقطه عزیمت وی جایگاه هند در نظام بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای است نه منازعه آن با پاکستان. گیتیکا کاموری (۲۰۰۹) در مقاله «ارتباط روایت‌های هویت ملی در شکل‌گیری سیاست خارجی: نمونه روابط هند و پاکستان» به علل و بسترهای منازعه می‌پردازد نه به مدیریت منازعه و جنگ در روابط هند و پاکستان طی دهه اخیر. راجن هارش (۲۰۰۵) در مقاله «منازعه هند و پاکستان بر سر کشمیر: صلح از طریق همکاری توسعه‌محور» به اقتصاد سیاسی منازعه هند و پاکستان می‌پردازد. این مقاله صرفاً یکی از ابعاد منازعه هند و پاکستان را مورد توجه قرار داده و از سایر ابعاد آن چشم‌پوشی کرده است.

چارچوب مفهومی و نظری: مدیریت منازعه و ابزارهای آن

به نظر می‌رسد درک مدیریت منازعه بدون روشن شدن تمایز آن با مفاهیمی مانند جنگ، صلح، آتش‌بس، متارکه و ترک مخاصمه دشوار است. بنابراین، ابتدا باید این مفاهیم به طور مختصر تعریف شوند. نظریه پردازان روابط بین‌الملل عموماً جنگ را به عنوان «خشونت سازمان‌یافته گسترده بین واحدهای سیاسی» تعریف می‌کنند (Levy, 1998: 141). مفهوم صلح فاقد تعریف دقیق و مورد توافق است (Buzan, 1984: 118) اما معمولاً به عنوان «فقدان جنگ» تعریف می‌گردد (Levy, 1998: 141). آتش‌بس به درخواست اضطراری شورای امنیت اطلاق می‌شود (Bailey, 1977: 463)

و برای حفظ آن ممکن است خط حایل غیرنظامی بین طرفین متخاصم ایجاد شود (Bailey, 1980: 502). گروسیوس متارکه را به «دوره استراحت در جنگ، نه صلح» تعریف می‌کند (Bailey, 1977: 461). آخرین مفهوم، ترک مخاصمه است. هانا آرنت (۱۹۵۰: ۵۸) معتقد است که در وضعیت ترک مخاصمه صرف، طرفین متخاصم با یکدیگر در جنگ نیستند اما همواره باید برای جنگ آماده باشند. به عبارت دقیق‌تر، ترک مخاصمه موافقت‌نامه‌ای است بین متخاصمین که برای دوره زمانی خاصی به توقف کامل تمام دشمنی‌ها منجر می‌شود (Levie, 1956: 881). تا پایان جنگ جهانی دوم، متارکه و ترک مخاصمه به یک معنا به کار می‌رفت اما در چارچوب سازمان ملل، متارکه نتیجه مداخله میانجی بوده و ترک مخاصمه از مذاکرات بین طرفین حاصل می‌شود (Bailey, 1977: 462-463).

هر چند در بین مفاهیم بالا، ترک مخاصمه بیش از بقیه موارد با وضعیت روابط هند و پاکستان طی دوره مورد بررسی همخوانی دارد اما آنها هرگز مانند سایر دولت‌های متخاصم از جمله کره‌های شمالی و جنوبی یا سوریه و اسرائیل با همدیگر موافقت‌نامه ترک مخاصمه امضا نکرده‌اند و در عین حال، به تعبیر هانا آرنت (۱۹۵۰: ۵۹)، «وضعیت نه جنگ نه صلح» بر روابطشان حاکم بوده است. برای تبیین این وضعیت می‌توان از مفهوم مدیریت منازعه استفاده کرد.

مدیریت منازعه به هرگونه تلاشی اطلاق می‌شود که از تشدید^۱ منازعه جلوگیری کند. (Butler, 2009: 247). به عبارت دیگر، مدیریت منازعه به فرایندی گفته می‌شود که منازعه تحدید و تسکین می‌شود اما لزوماً حل و فصل نمی‌شود (Swanström and Weissmann, 2005: 23). این رهیافت دو مفروض محوری دارد: الف) «منازعه‌ای تاکنون رخ داده یا در حال وقوع است»؛ ب) «منازعه مزبور را می‌توان تا حدودی محدود، کنترل و حتی احتمالاً تمام کرد» (Butler, 2009: 1).

مدیریت منازعه به دنبال حل و فصل^۲ منازعه است نه حل قطعی^۳ آن. وقتی طرفین مجبور به پذیرش راه‌حلی می‌شوند منازعه حل و فصل شده اما به طور قطعی حل نشده است (Hill, 1982: 115). به تعبیر بوتلر (۲۰۰۹: ۱۵)، مدیریت منازعه کاملاً متمایز با حل قطعی منازعه است. هدف مدیریت منازعه این است که «سودمندی

۱. Escalation: فرایند پیشروی در حالت جنگی را تشدید می‌نامند. این واژه یکی از واژگان پرکاربرد در مطالعات راهبردی است که برای توصیف شدت‌گیری منازعه استفاده می‌شود و برای نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ در بریتانیا برای مفهوم مزبور به کار رفت (Freedman, 2003: 198).

2. Settlement
3. Resolution

تهاجم» را نفی کند (Butler, 2009: 14). تهاجم یعنی اقدام به حرکت نظامی. هدف مهاجم دستیابی به «حداکثر مزایای نظامی» است (Freedman, 2003: 32). بدین ترتیب، می‌توان گفت بعد از مدیریت منازعه هیچ یک از طرفین نمی‌تواند مدعی پیروزی باشد.

مدیریت منازعه با ابزارهای متعددی انجام می‌شود که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الف) مذاکره؛ ب) میانجی‌گری؛ ج) مصالحه؛ د) حکمیت؛ ه) مبادله توافقات؛ و) داوری؛ ز) صلح‌سازی؛ ح) اعمال صلح^۲ (Butler, 2009: 251-744; Gent & Shannon, 2011: 711; Goertz, Jones, and Diehl, 2005: 743-744). در این بین، نمی‌توان از اهمیت راهبردهای اجبارآمیز که به ویژه در دوران جنگ سرد رایج بود، غفلت کرد (Carr and Callan, 2002: 57). به بیان ساده، بازیگران بین‌المللی در مدیریت منازعات به سه شیوه رفتار می‌کنند: الف) رفتار یکجانبه؛ ب) رفتار دوجانبه؛ و ج) مداخله به عنوان طرف سوم (Jackson, 2000: 323). در مجموع، با تلفیق ابزارها و رفتارهای بالا، می‌توان سه شیوه را برای مدیریت منازعه معرفی کرد که عبارتند از: مذاکره طرفین، مداخله طرف سوم و وادارندگی^۳.

مذاکره طرفین منازعه: چانه‌زنی و مذاکره ابزار اولیه‌ای است که کنشگران اجتماعی با استفاده از آن اختلافات‌شان را حل و فصل می‌کنند. این امر در مورد تمام سطوح منازعه صادق بوده (Pruitt & Carnevale, 1993: 2-6) و ابزار اصلی کنترل اختلافات بین‌المللی است (Merrills, 1991: 2). ماهیت، شکل و برآیندهای مذاکره در هر منازعه‌ای به ماهیت طرفین، ماهیت اختلاف، و ماهیت تعامل طرفین طی فرایند چانه‌زنی بستگی دارد (Jackson, 2000: 324-325). در فرایند مذاکره، هر یک از طرفین منازعه در پی تغییر و اصلاح برداشت‌ها و رفتارهای طرف مقابل خود است. در این فرایند، متغیرهای مختلفی اثر می‌گذارند که عبارتند از: الف) زمان‌بندی مذاکره؛ ب) فضای مذاکره؛ ج) آغازکننده مذاکره؛ و د) سطح مذاکره‌کننده (Jackson, 2000: 337-9).

مداخله طرف سوم: مداخله طرف سوم در اینجا به مساعی بازیگران خارج

۱. Peace-keeping: صلح‌سازی سنتی پدیده‌ای واکنشی است که کارایی آن بستگی به اهمیت طرفین منازعه و بستر منازعه‌ای خاص برای بازیگران خواهان صلح یا دستورکار ارتقای صلح دارد. عملیات‌های صلح‌داری خودانعکاس نظام بین‌المللی هستند که اساساً بر محور حاکمیت دولت‌ها می‌چرخد (Butler, 2009: 251).

۲. Peace enforcement: در فرایند اعمال صلح مسایل متعددی باید به طور همزمان مد نظر قرار گیرند که باعث پیچیدگی آن می‌شود که از جمله آنها می‌توان به عملیاتی بودن، هنجار عدم مداخله و رضایت اشاره کرد (Butler, 2009: 252-253).

از منازعه برای مدیریت آن اشاره دارد. این مداخله می‌تواند از طرف بازیگران فردی، دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی اعمال شود. تفاوت مداخله طرف سوم با مذاکره دوجانبه در این است که اولی از دومی الزام‌آورتر است. به عبارت دیگر، طرفین منازعه با پذیرش مداخله طرف سوم بخشی از قدرت تصمیم‌گیری خود را واگذار می‌کنند. وقتی که کشورها واقعاً نگران حفظ کنترل بر تصمیم‌نهایی و نتیجه مدیریت منازعه هستند از روش‌های الزام‌آور بین‌المللی استفاده نمی‌کنند (Gent & Shannon, 2011: 711, 714). طرف سوم به شیوه‌های مختلفی می‌تواند در مدیریت منازعه ایفای نقش کند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: الف) میانجی‌گری؛ ب) حکمیت؛ ج) داوری. در فرایند میانجی‌گری، میانجی باید حائز شرایط زیر باشد: الف) میانجی‌گری عملی؛ ب) میانه‌روی؛ ج) پشتکار؛ و د) آمادگی و نبوغ (Fisher, Roger D., Et al., 1972: 23-4; Sahadevan, 1998: 322; Butler, 2009: 252). دومین شیوه‌های مداخله طرف سوم در مدیریت منازعه، حکمیت و داوری است. حکمیت و داوری از این نظر که برای یافتن راه‌حل منازعات بر اصول حقوق بین‌المللی تکیه دارند با هم مشابه هستند. تفاوت آنها در این است که حکمیت از سوی یک فرد، سازمان بین‌المللی، دولت یا گروهی از دولت‌ها انجام می‌شود در حالی که داوری بر عهده دادگاه‌های بین‌المللی است (Gent & Shannon, 2011: 711-2).

وادارندگی: مراد از وادارندگی استفاده از هرگونه ابزار اجبارآمیز برای جلوگیری از تشدید منازعه به جنگ است. در وادارندگی، دشمن نه تنها از تهاجم بیشتر بازداشته می‌شود بلکه باید آشکارا تسلیم اجبارکننده گردد (Ganguly and Kraig, 2005: 294). تفاوت میان بازدارندگی و وادارندگی در این است که در اولی باید دشمن را قانع کرد که کاری انجام ندهد اما در دومی دشمن مجبور می‌شود که کاری را انجام دهد (Freedman, 2003: 197) اما هر دو با جنگ فاصله دارند. زیرا جنگ در غیاب ابزارهای تعهدآوری رخ می‌دهد که از تسلیح مخالفان و جنگیدن آنها برای تأمین منافع کوتاه‌مدت جلوگیری می‌کنند (Genicot & Skaperdas, 2002: 154). به نظر می‌رسد که مهم‌ترین شاخه وادارندگی به عنوان ابزار مدیریت منازعه دیپلماسی اجباری است. ویژگی شاخص دیپلماسی اجباری این است که متضمن تهدید به کاربرد زور یا کاربرد محدود زور است (Ganguly and Kraig, 2005: 292-294). در ادامه، نشان داده می‌شود که چگونه هند و پاکستان با استفاده از این ابزارها منازعه خود را در سایه تسلیحات اتمی‌شان مدیریت کرده‌اند.

جنگ محدود کارگیل ۱۹۹۹ و مدیریت منازعه

سران هند و پاکستان در موافقت‌نامه سیملا ۱۹۷۲ تعهد کرده بودند که برای مادی‌سازی روابط خود وارد مذاکره دوجانبه شده و از توسل به زور پرهیزند (Com-muri, 2009: 170). اما سرنوشت مذاکرات هند و پاکستان همواره تابع متغیرهایی مانند دغدغه‌های سیاسی داخلی یک یا هر دو کشور، منافع برتر ابرقدرت‌ها و تمایلات رهبران پاکستان و هند بوده است (Makeig, 1987: 271-272). بنابراین، مذاکرات این دو کشور با نوعی افت و خیز همراه بوده و به ویژه بعد از آزمایش‌های ۱۹۹۸، در تنگنای بین ضرورت گفت‌وگو و چگونگی آن گرفتار شده بود (Mehta, 2003: 2014)؛ تنگنایی که افکار عمومی هند و پاکستان آن را بغرنج می‌کرد (Vohra, 1998: 67). از این رو، موافقت‌نامه‌های دوجانبه میان آنها اغلب دوام نیاورده و نقض شده‌اند (Khan, 2010: 111).

در هر صورت، نخستین ملاقات سران هند و پاکستان بعد از آزمایش‌های هسته‌ای آنها در آمریکا رخ داد. اتل بیهاری واجپایی نخست‌وزیر وقت هند در ملاقات با همتای پاکستانی خود نوازشریف در حاشیه اجلاس سالیانه سازمان ملل در سپتامبر ۱۹۹۸ بر سر گفت‌وگوهای دوجانبه موافقت کردند (Tahir-Kheli, 1998: September). چند ماه بعد از دیدار بالا و کمتر از یک سال بعد از آزمایش‌های هسته‌ای هند و پاکستان، نخست‌وزیران دو کشور در فوریه ۱۹۹۹ در لاهور با هم ملاقات داشتند و یادداشت تفاهم لاهور را امضا کردند. این یادداشت تفاهم نخستین موافقت‌نامه عمده بین دو کشور از زمان پیمان سیملا ۱۹۷۲ بود و ریشه در منافع مشترک هند و پاکستان در مسائل هسته‌ای و کشمیر داشت (Bhattacharjea, 1999: 496). از این رو، واجپایی و نوازشریف مجدداً بر تعهد کشورهای خود به پیمان سیملا تأکید کردند و موافقت کردند تا دست به اقدامات اعتمادساز^۱ بزنند.

در نشست لاهور، واجپایی و نوازشریف توافق کردند که منازعه کشمیر از طریق مسالمت‌آمیز باید حل شود و این موافقت‌نامه به ۹ دور ملاقات محرمانه بین نمایندگان رسمی دو کشور انجامید که بین سوم مارس و ۲۷ ژوئن ۱۹۹۹ برگزار شد (Commuri, 2009: 173, 178). همچنین، طرفین توافق کردند که به مشورت‌های

۱. Confidence Building Measures (CBMs): هند و پاکستان تاریخ «بهرافز و نشیبی» در زمینه اقدامات اعتمادساز دارند. زیرا هر دو طرف نسبت به کارآمدی آن بدبین هستند (Davis, 2011: 14). البته، کسانی که آنها را صرفاً ابزاری برای بهبود فضا می‌دانند از نتیجه این اقدامات رضایت دارند (Cheema, 2006: 214). خان (۲۰۱۰: ۱۰۹) این نسبت را برعکس می‌بیند و معتقد است که تمام اقدام‌های اعتمادساز بین هند و پاکستان ریشه در حل و فصل منازعه آنها داشته‌اند. این اقدامات به دو دسته نظامی و غیرنظامی تقسیم می‌شوند (Com-muri, 2009: 17۸).

دوجانبه در زمینه مسایل امنیتی و عدم اشاعه ادامه دهند (Cheema, 2006: 217). یادداشت تفاهم لاهور تاکنون مهم‌ترین توافق بین هند و پاکستان بوده است که در آن نه تنها چارچوبی برای کنترل تسلیحات و اقدامات اعتمادساز جدید شکل گرفته بلکه چشم‌انداز حل و فصل منازعه نیز ترسیم شده است (Khan, 2010: 114).

بندهای مورد توافق در یادداشت تفاهم لاهور را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد: الف) اقدامات مشورتی و گفتگویی، در مورد موضوعات هسته‌ای و امنیتی؛ ب) اقدامات ارتباطی، از طریق افزایش پیوندهای گذشته و ایجاد پیوندهای جدید میان وزرات خارجه‌های دو کشور؛ ج) تلاش در جهت انعقاد موافقت‌نامه‌ای فنی برای اطلاع‌رسانی قبلی در مورد آزمایش‌های موشکی یا هسته‌ای به همدیگر (Cheema, 2006: 217-218). اما از نظر برخی دیگر، موافقت‌نامه لاهور در بهترین حالت تضمین طرفین برای تلاش در جهت حل مسایل جاری از جمله مسئله جامو و کشمیر بود (Behuria, 2009: 43۸).

کمتر از چند ماه بعد از مذاکرات بالا و یادداشت تفاهم طرفین، دهلی‌نو نتوانست در مقابل تعرضات شبه‌نظامیان حامی پاکستان به خط کنترل ساکت بماند و بدین ترتیب، هند و پاکستان حدود یک سال بعد از آزمایش‌های اتمی‌شان با هم درگیر شدند (Commuri, 2009: 164) و «جنگ محدود» کارگیل آغاز شد (Kapur, 2008: 75). تعرض شبه‌نظامیان پاکستانی و جنگجویان کشمیری در شرایطی رخ می‌داد که هند از مدت‌ها قبل خواهان تبدیل خط کنترل به مرز بین‌المللی دائمی بود اما پاکستان و اغلب استقلال‌طلبان کشمیری با آن مخالفت می‌کردند (Bose, 1999: 764). بعد از کشف این تعرض در مه ۱۹۹۹، هند برای اخراج مهاجمان بعد از گذشت حدود سی سال دست به حمله هوایی و زمینی زد. هندی‌ها در این عملیات از خط کنترل عبور نکردند (Kapur, 2008: 73-74) اما «احتمالاً» دولت به آنها اجازه داده بود که در صورت تشدید درگیری این کار را انجام دهند (Davis, 2011: 3). بنابراین، باز هم مهم‌ترین نقطه اختلاف دو کشور یعنی کشمیر (Cheema, 2006: 212) باعث برخورد آنها گردید.

علل مختلفی برای شروع این جنگ وجود داشت: الف) اخراج نیروهای هند از یخچال سیاچن در کشمیر شمالی (Kapur, 2008: 75)؛ ب) حمایت پاکستان از خط‌مشی جدایی با هدف الحاق^۱ (Kumar, 2010: 43)؛ ج) ایفای «نقش تشجیعی»

1. Irredentist

تسلیحات هسته‌ای در رفتار تهاجمی پاکستان (77: 2008: Kapur)؛ د) تأثیرپذیری سیاست پاکستان از رویکرد سنتی این کشور و تلاش آن برای تصاحب کشمیر با هر ابزار ممکن (444: 2009: Behuria)؛ ه) اجماع احزاب سیاسی بزرگ هند در مورد امنیت ملی و اتفاق نظر آنها در مورد تهدید ناشی از پاکستان؛ و) دغدغه‌مندی مردم هند نسبت به مسایل امنیت ملی و سیاست خارجی و حمایت آنها از برخورد شدید با تهدیدات خارجی (38: 2010: Kumar).

در این جنگ هند مثل همیشه مدعی بود که نیروهای مورد حمایت پاکستان در عملیات‌های ضددولتی کشمیر مشارکت دارند و پاکستان پاسخ می‌داد که آنها جنگجویان آزادی‌خواهی هستند که برای آزادسازی کشمیر تحت سلطه هند مبارزه می‌کنند. بنابراین، سه رویکرد حداکثری در مورد کشمیر به وجود آمد: الف) رویکرد هند که کشمیر را «بخش جدایی‌ناپذیر» اتحادیه هند می‌دانست؛ ب) رویکرد پاکستان که خواهان الحاق کشمیر تحت کنترل هند به کشمیر آزاد تحت کنترل پاکستان بود؛ ج) رویکرد استقلال‌طلبان که خواهان احیای مرزهای کشمیر قبل از ۱۹۴۷ و استقلال آن به عنوان یک کشور جداگانه بودند (763-: 1999: Bose, 764).

دهلی‌نو در این بحران تلاش می‌کرد تا همزمان از نیروی نظامی خود و فشار بین‌المللی تحت رهبری آمریکا برای تنبیه پاکستان بهره برد (219: 2003: Sidhu). اسلام‌آباد نیز با تکیه بر توانایی هسته‌ای خود و وضعیت شورش در کشمیر مانع پیشروی ارتش هند شد. در این بین، مداخله قدرت‌های بزرگ باعث شتاب در مدیریت منازعه طرفین شد.

هر چند قدرت‌های خارجی و سازمان ملل همواره به عنوان عامل مهمی در مدیریت منازعه هند و پاکستان نقش داشته‌اند (275: 1987: Makeig) اما نقش دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ از نهادهای بین‌المللی پررنگ‌تر بوده است (168-169: 2009: Commuri). به طور تاریخی، پاکستان در اختلافات خود با هند از مداخله طرف سوم حمایت می‌کرد و در مقابل، هند همواره مخالف مداخله خارجی در امور شبه قاره بود (109-110: 2010: Khan). بدین ترتیب، علی‌رغم اینکه دولت غیرنظامی پاکستان در بحران کارگیل هیچ کنترلی بر ارتش این کشور نداشت (100: 2009: Hagerty) اما بعد از سفر نوازشریف به آمریکا و امضای موافقت‌نامه برای احیای خط کنترل زمینه پایان دادن به جنگ فراهم شد (74: 2008: Kapur). پس از این موافقت‌نامه، نیروهای مورد حمایت پاکستان از کشمیر تحت سلطه هند

عقب‌نشینی کردند و هند نیز به حملات هوایی خود پایان داد. سرانجام، این جنگ پس از حدود دو ماه در اواخر ژوئیه ۱۹۹۹ به پایان رسید.

هنوز چند ماهی از پایان این جنگ نگذشته بود که دوباره دو کشور خود را برای ورود به جنگ محدود دیگری آماده می‌کردند (Dugger, 2000: February 18). اما دهلی نو و اسلام‌آباد موفق شدند این منازعه را مدیریت کنند. رفتار دولت و اجپایی علی‌رغم شعارهای وطن‌پرستانه و تهدیدآمیز آن توأم با حسن نیت به نظر می‌رسید. بنابراین، دهلی نو کوتاه‌زمانی بعد از پایان جنگ کارگیل، دوباره آمادگی خود را برای مذاکره دوجانبه در مورد «وضعیت جنگ‌گونه» در ایالت مورد منازعه کشمیر اعلام کرد (Dugger, 1999: June 1). بدین منظور، و اجپایی ژنرال مشرف را برای نشست سران به آگرا دعوت کرد (Bahadur, 2003: 247). مشرف چند روز قبل از شرکت در نشست آگرا خود را به عنوان رییس‌جمهور معرفی کرد (Behuria, 2009: 439). در این نشست که چهاردهم تا هفدهم ژوئیه ۲۰۰۱ به طول انجامید، پاکستان اقدامات اعتمادساز پیشنهادی هند را رد کرد و مشرف معتقد بود که تنها اقدام اعتمادساز حل و فصل مسئله کشمیر است (Commuri, 2009: 178). علاوه بر این، مشرف هر گونه حمایت از حملات تروریستی در هند را تکذیب کرد (Behuria, 2009: 439). هر چند سران هند و پاکستان در این نشست به نتیجه‌ای نرسیدند اما و اجپایی دعوت مشرف برای بازدید از پاکستان را پذیرفت (Commuri, 2009: 179).

بدین ترتیب، مداخله طرف سوم به همراه وادارندگی باعث مدیریت منازعه در این بحران شد. فارغ از حساسیت جامعه بین‌المللی نسبت به منازعه هند و پاکستان پس از آزمایش‌های هسته‌ای ۱۹۹۸ دهلی نو و اسلام‌آباد که رفتار مجادله‌جویانه آنها را تحدید می‌کرد، آمریکا به طور مشخص در جنگ محدود کارگیل وارد بحران شد و با ترغیب و انذار پاکستان به عقب‌نشینی باعث آرام گرفتن دهلی نو و پایان درگیری شد. علاوه بر این، ترس هند از شورش در کشمیر و تسلیحات هسته‌ای پاکستان باعث رفتار محتاطانه دهلی نو در تلافی تعرضات شبه‌نظامیان مورد حمایت پاکستان گردید. در این بین، مذاکرات دوجانبه صرفاً به عنوان تسهیل‌کننده ابزارهای وادارندگی و مداخله طرف سوم عمل کرد. در هر حال، آرامش نسبی در روابط این دو کشور با بن‌بست بزرگ ۲۰۰۱-۲۰۰۲ به مشکل برخورد.

بن‌بست بزرگ ۲۰۰۱-۲۰۰۲ و مدیریت منازعه

بعد از جنگ کارگیل، تنش پیرامون خط کنترل هنوز هم شدید بود. نشست سران

آگرا نیز توفیق قابل ملاحظه‌ای در این زمینه نداشت. از سوی دیگر، عملیات‌های تروریستی علیه اهداف هندی بالا گرفته بود. در یکی از این حملات در اکتبر ۲۰۰۰ به مجلس کشمیر در سرینگر ۳۸ نفر کشته شدند (Kumar, 2010: 45). هندی‌ها نگران تسری این حملات به سایر مناطق هند بودند. نگرانی هندی‌ها از راهبرد آنها در کشمیر بعد از بحران کارگیل نشأت می‌گرفت. زیرا مذاکره دهلی نو با حزب المجاهدین و جدایی‌طلبان کشمیر به انشعاب سازمان‌های تروریستی و جدایی طلب کمک کرده بود و باعث شده بود که نفوذ پاکستان در کشمیر به کنترل گروه‌های مبارز تقلیل یابد. در نتیجه، پاکستان تلاش کرد با گسترش سطح خشونت به کل هند مذاکرات گروه‌های مصالحه‌جو را عقیم کند (Davis, 2011: 4-5).

از قرار معلوم، نخستین حرکت در چارچوب هدف بالا در سیزدهم دسامبر ۲۰۰۱ با حمله به پارلمان هند رخ داد و منجر به بحرانی شد که به تعبیر کاپور (۲۰۰۸: ۸۰)، «بزرگ‌ترین بن‌بست^۱ نظامی هند و پاکستان» بود. این بن‌بست دو مرحله داشت: مرحله نخست بعد از حملات دسامبر ۲۰۰۱ به پارلمان شروع شد؛ و مرحله دوم در ادامه تنش قبلی و همزمان با حملات ۱۴ مه ۲۰۰۲ به پایگاه نظامی هند در کالوچاک^۲ نزدیک جامو شروع شد (Ganguly and Kraig, 2005; Kapur, 2008: 80-81).

در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱، شش نفر که ظاهراً عضو لشکر طیبه بودند به ساختمان پارلمان هند در دهلی‌نو حمله کردند (Ganguly and Kraig, 2005: 297). این حمله نشان داد که هند علی‌رغم پیروزی در جنگ کارگیل، بر شورش کشمیر غالب نشده است (Davis, 2011: 5) و زنگ خطر را برای دولت و ملت هند به صدا درآورد (Kumar, 2010: 45). دهلی‌نو در مقابل این حملات چند گزینه داشت: الف) به‌کارگیری دیپلماسی اجباری برای تحویل گرفتن مظنونین؛ ب) بمباران حدود پنجاه تا هفتاد و پنج پایگاه آموزشی شورشیان؛ ج) استفاده از کماندوها برای حمله به اردوگاه‌های شورشیان؛ د) شروع «جنگ تمام‌عیار» (Ganguly and Kraig, 2005: 302) با توجه به این گزینه‌ها، به نظر می‌رسید که هند هیچ چاره‌ای جز تهدید به جنگ با شروع عملیات پاراکرام^۴ نداشت (Davis, 2011: 5). این عملیات بزرگ‌ترین

1. Standoff

۲. اتل بهاری واجپایی نخست‌وزیر وقت هند حملات سیزدهم دسامبر ۲۰۰۱ به پارلمان هند را برابر با حملات یازده سپتامبر خواند (Sidhu, 2003: 219).

3. Kaluchak

4. Operation Parakram

آماده‌باش نظامی بعد از جنگ ۱۹۷۱ در طول مرزهای مشترک هند با پاکستان بود (Davis, 2011: 7). اما دولت هند برای آن اهداف نظامی مشخصی نداشت (Sidhu, 2003: 219).

دهلی‌نو روز بعد از حملات ۱۳ دسامبر لشکر طیبه و پاکستان را مسئول آن معرفی کرد (Bajpai, 2003: 204; Ganguly and Kraig, 2005: 298) اما هیچ سند قانع‌کننده‌ای ارائه نداد (Cheema, 2006: 216). در ادامه، سران دهلی‌نو برای وادار ساختن پاکستان به توقف این حملات اقدام به آماده‌باش نظامی کردند. آنها همزمان دولت پاکستان، مردم هند و جامعه جهانی به طور کلی و ایالات متحده به طور خاص را مخاطب قرار داده و قصد داشتند اولی را تهدید، دومی را اقتناع و سومی را ترغیب به مداخله کنند (Ganguly and Kraig, 2005: 298-299). به نظر می‌رسد هر سه ابزار بالا به مدیریت منازعه هند و پاکستان در این بحران کمک کرده است.

هر چند بسیاری از پاکستانی‌ها بر این باور بوده و هستند که این حملات از سوی مؤسسات هندی طراحی شده است (Cheema, 2006: 216) اما ایالات متحده موضع محکمی را در پیش گرفت (Ganguly and Kraig, 2005: 299). هند نیز بعد از واکنش منفی اسلام‌آباد، کمیسیونرهای عالی‌رتبه خود را از پاکستان فراخواند؛ به تمامی رفت‌وآمدهای جاده‌ای، ریلی و هوایی خود با پاکستان خاتمه داد؛ تهدید به لغو معاهده آب‌های سند و وضعیت کامله‌الوداد برای کالاهای پاکستانی کرد؛ نیروهای مسلحش را برای جنگ آماده‌باش عمومی داد (Bajpai, 2003: 204)؛ و اطلاعات خود درباره نقش پاکستان در حملات را به ایالات متحده، فرانسه، بریتانیا و سایر کشورها تقدیم کرد (Ganguly and Kraig, 2005: 299). این تندترین رفتار هند علیه پاکستان در سال‌های اخیر بود (Commuri, 2009: 167). حرکت تند هند باعث واکنش پاکستان (Cheema, 2006: 216) و صف‌آرایی نظامی دو کشور شد (Ganguly and Kraig, 2005: 298) و حدود یک میلیون نیروی نظامی در خط کنترل مستقر شدند (Davis, 2011: 3).

در این شرایط، کاخ سفید که احتمال برخورد نظامی بین هند و پاکستان را بالا می‌دانست (Sanger & Miller, 2002: January 11)، برای جلوگیری از ورود طرفین به جنگ متعارف و هسته‌ای با دهلی‌نو و اسلام‌آباد وارد مذاکره دیپلماتیک شد. هند هم از مداخله آمریکا استقبال کرد (Ganguly and Kraig, 2005: 298) و هم امیدوار بود که با توجه به عملیات گسترده پاراکرام، دیپلماسی اجباری این کشور علیه پاکستان نتیجه بدهد. در این بین، نمی‌توان از نقش هزینه‌های سرسام‌آور جنگ

متعارف در خودداری آنها از ورود به جنگ چشم‌پوشی کرد (Kapur, 2008: 82). هنوز تنش‌های ناشی از حملات تروریستی دسامبر ۲۰۰۱ به طور کامل فروکش نکرده بود، که با حمله ۱۴ مه به پایگاه نظامی هند در کالوچاک نزدیک جامو دوباره شدت گرفت و مرحله دوم بن‌بست بزرگ نظامی هند و پاکستان آغاز شد (Ganguly and Kraig, 2005: 303). این حمله بار دیگر انگیزه‌های شدید اسلام‌گرایان پاکستان برای مقابله با هند در موضوع کشمیر را نشان داد (Shuja, 2004: 340).

حمله به پایگاه ارتش هند در کالوچاک خوش‌بینی اولیه آمریکایی‌ها را از بین برد (Davis, 2011: 12). در اواخر مه ۲۰۰۲ یعنی دو هفته بعد از واقعه کالوچاک، تنش‌های لفظی بالا گرفت (Dugger, 2002, 26 May) و جنگ «قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید» (Ganguly and Kraig, 2005: 305). در چنین فضایی بود که جرج بوش در ۳۰ مه ۲۰۰۲ وزیر دفاع خود دونالد رامسفلد را به منطقه فرستاد و در مصاحبه‌ای پرویز مشرف را سرزنش کرد (Bumiller and Shanker, 2002, 31 May). سرانجام مشرف در مقابل این فشارها موقتاً موضع خود را تغییر داد. در اوایل ژوئن نیز، مقامات هندی اعلام کردند که فعالیت شورشیان در کشمیر در حال فروکش است (Ganguly and Kraig, 2005: 306). احتمالاً مؤثرترین عاملی که باعث فروکش کردن دور دوم بحران ۲۰۰۱-۲۰۰۲ شد، وعده مشرف به آرمیتاژ معاون وزیر خارجه وقت آمریکا برای متوقف کردن دائمی تروریسم مرزی در کشمیر بود (Davis, 2011: 12). اما مشرف کماکان از سرکوب گروه‌های تروریستی پرهیز می‌کرد (Mansfield and Snyder, 2005: 249) و هند نیز نتوانست به اهداف اعلامی خود از بسیج نظامی گسترده دست یابد (Ganguly and Kraig, 2005: 306).

در کنار مداخله طرف سوم یعنی آمریکا، وادارندگی نیز در مدیریت این بن‌بست و هدایت دو کشور به سمت عادی‌سازی روابط تأثیر داشت. بر این اساس، تسلیحات هسته‌ای هند و پاکستان پس از ۱۹۹۸ نه تنها نقش بازدارنده داشت، بلکه وادارنده نیز بود و در پیوند با شورش در کشمیر و حرکت‌های شبه‌نظامیان حامی پاکستان باعث تقویت موضع اسلام‌آباد در روابط خود با هند شد و بعضاً هند را به تجدید نظر در سیاست تهاجمی خود وادار کرد. در مقابل، هند نیز از رفتار وادارنده برای مدیریت منازعه خود با پاکستان بهره برد. دهلی نو معمولاً در واکنش به تروریسم مرزی از جمله مورد ۲۰۰۲-۲۰۰۱ دست به اقدامات زیر زده است: الف) بسیج نیروهای مسلح و ورود به درگیری؛ ب) افزایش حضور نیروها در مرز و ایالت کشمیر؛ ج) نزدیک کردن کانال‌های ارتباطی؛ و د) تهدید هسته‌ای (Commuri,).

166: 2009). اما هند علاوه بر کاربرد وادارندگی به طور کلی، در بن بست ۲۰۰۲- ۲۰۰۱ با شروع عملیات پاراکرام به طور خاص از دیپلماسی اجباری استفاده کرد (Ganguly and Kraig, 2005: 298-300). از این رو، اسلام‌آباد سعی کرد تا رضایت دهلی‌نو را جلب کند و مولانا مسعود اظهر بنیانگذار جیش محمد و حافظ محمد سعید رهبر لشکر طیبه را بازداشت کرد (Dugger, 2002: 1 January).

نهایتاً باید به نقش مذاکره در مدیریت این بحران توجه کرد. در سال ۲۰۰۳، واجپایی بار دیگر برای رفع تنش‌های هند و پاکستان پیشقدم شد (Sidhu, 2003: 221). البته دولت مشرف نیز چندین بار در اوایل سال ۲۰۰۳ تلاش کرده بود تا حسن نیت خود را به هند نشان دهد. سرانجام این حرکت‌ها به آتش‌بس دوجانبه در خط کنترل در نوامبر ۲۰۰۳ منجر شد (Behuria, 2009: 440) و زمینه مذاکرات بیشتر فراهم گردید. به ویژه، با توجه به سلطه همزمان مشرف بر شاخه‌های نظامی و سیاسی قدرت در اسلام‌آباد، امکان پیشرفت در مذاکرات بیشتر شده بود. در این بین، مشرف پیشنهادهایی را برای حل مسئله کشمیر مطرح می‌کرد که بسیاری از ناظران آن را «انعطاف‌پذیر» می‌دانند (Behuria, 2009: 441). اما بهار مذاکرات دوجانبه هند و پاکستان، سال ۲۰۰۴ بود.

مذاکرات سال ۲۰۰۴ از زمان برگزاری دوازدهمین اجلاس سران سارک در اسلام‌آباد در ژانویه شروع شد. عضویت مشترک در نهادهای صلح‌ساز حتی هنگامی که این نهادها مستقیماً در فرایند مدیریت منازعه درگیر نیستند، باعث تسکین منازعه و افزایش احتمال دستیابی به توافق می‌شود (Mitchell & Hensel, 2007: 722). در این مورد، نشست سران هند و پاکستان در حاشیه اجلاس سران سارک در خور توجه است. در این اجلاس، نخست‌وزیر هند پس از چهار سال برای اولین بار وارد پاکستان شد (Waldman, 2004: January 4). وی قبل از ترک دهلی تأکید کرده بود که برنامه‌ای برای گفتگوی دوجانبه با پاکستان ندارد (وب‌سایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۴: ۳ ژانویه). با وجود این، علاوه بر مذاکره با ظفراله خان جمالی نخست‌وزیر وقت پاکستان (وب‌سایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۴: ۴ ژانویه)، با مشرف نیز به طور مستقیم گفت‌وگو کرد و در پایان آن، بیانیه مشترک دادند. مشرف و واجپایی در این بیانیه مشترک بر عادی‌سازی روابط بین دو کشور تأکید کردند (Cheema, 2006: 217).

علاوه بر این، سال ۲۰۰۴ به عنوان سال آغاز فرایند گفت‌وگوهای مرکب شناخته می‌شود؛ زیرا در این سال نشست‌های دوجانبه‌ای بین مقامات رسمی دو کشور

در سطوح مختلف شامل وزرای خارجه، افسران نظامی، مقامات امنیت مرزها، مسئولان مبارزه با قاچاق مواد مخدر و متخصصان هسته‌ای برگزار شد. در نتیجه این تنش‌زدایی، مان موهان سینگ نخست‌وزیر جدید هند در نوامبر همین سال درست قبل از بازدید از جامو و کشمیر اعلام کرد که هند نیروهای خود را در این ایالت کاهش خواهد داد (Manoharan, 2004; Cheema, 2006; Ganguly and Kraig, 2005). مذاکرات دوجانبه هند و پاکستان در سال بعد نیز ادامه یافت و نتیجه آن راه‌اندازی خط اتوبوس بین سرینگر و مظفرآباد از مسیر خط کنترل بود (Cheema, 2006: 225). همچنین، هند و پاکستان در اوایل اوت ۲۰۰۵ برای چندمین بار در دهلی نو پیرامون برنامه هسته‌ای خود مذاکره کردند (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۵: ۵ و ۷ اوت). پیشتر، این دو کشور معاهده دوجانبه‌ای را منعقد کرده بودند که هرگونه حمله طرفین به تأسیسات هسته‌ای یکدیگر را «صریحاً» منع می‌کرد (Ganguly, 2001: 3).

در فرایند این مذاکرات، پدیده‌ها و متغیرهای حاشیه‌ای نیز به بهبود روابط دو کشور کمک می‌کرد که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الف) زلزله پاییز ۲۰۰۵ کشمیر و فضای احساسی متعاقب آن؛ ب) طرح خطوط لوله گاز مشترک بین هند و پاکستان (Cheema, 2006: 226)؛ ج) مسابقات کریکت بین هند و پاکستان (Chatterjee, 2004: 613; Crick, 2009: 62). روی هم رفته، نباید در مورد تأثیر این پدیده‌های حاشیه‌ای و اقدامات اعتمادساز دچار خوش‌بینی شد. زیرا بسیاری از آنها به علت اختلاف جاری بر سر کشمیر، تفاسیر متفاوت از موافقت‌نامه‌ها و برداشت‌ها و تصاویر منفی طرفین نسبت به یکدیگر شکست خورده‌اند (Cheema, 2006: 215).

سرانجام، در کنار مداخله طرف سوم، وادارندگی و مذاکره دوجانبه می‌توان به نقش عوامل زیر نیز در مدیریت منازعه ۲-۲۰۰۱ اشاره کرد: الف) تغییر در فضای راهبردی بین‌المللی؛ ب) تغییر اولویت‌های داخلی؛ ج) محاسبات امنیتی غیرهسته‌ای (Kapur, 2008: 72). در هر صورت، بررسی دقیق این بحران نشان می‌دهد که: نخست، این بحران نشانه‌ای از مسئله سیاسی و تاریخی بزرگ‌تر کشمیر بوده و پتانسیل تکرار آن همواره وجود دارد؛ دوم، حتی اگر مسئله کشمیر حل و فصل شود، مسایل منطقه‌ای مانند روابط هند با افغانستان و پاکستان با چین، مسایل جهانی مانند انرژی و محیط زیست و چالش‌های ناشناخته ممکن است تنش‌های و و اسلام‌آباد را احیاء کند؛ و سوم، اعتمادسازی، کاهش خطر هسته‌ای

و کنترل تسلیحات در آسیای جنوبی هنوز در مراحل اولیه به سر می‌برند اما بعد از آزمایش‌های هسته‌ای ۱۹۹۸ بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند (Davis, 2011: 16).

مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ و مدیریت منازعه

هندی‌ها به دو علت بعد از بحران ۲۰۰۱-۲۰۰۲ تلاش کردند که روابط خود را با پاکستان بهبود بخشند: نخست اینکه، اولویت ملی اصلی هند تغییر یافت و بر رشد اقتصادی مداوم متمرکز شد. بنابراین، هند به دنبال تمرکز بر رشد و حفظ صلح بود؛ دوم اینکه، حملات ضد هندی جدیدتر مانند بمب‌گذاری‌های دیوالی ۲۰۰۵ در دهلی نو و بمب‌گذاری‌های قطار بمبی در سال ۲۰۰۶ مانند حملات قبلی از جمله حمله به پارلمان هند در ۲۰۰۱ تحریک‌کننده و شدید نبودند (Kapur, 2008: 86-87). در این شرایط، دهلی نو در رابطه با عملیات‌های تروریستی نیز محتاط بود و از جدال لفظی شدید با اسلام‌آباد پرهیز می‌کرد. حتی زمانی که تعدادی از مأموران امنیتی هند در هجدهم فوریه ۲۰۰۷، در انفجار قطار سامجهاوتو بین پاکستان و هند در نزدیکی پانیپت در شمال دهلی‌نو کشته شدند (وب‌سایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۷: ۱۹ فوریه الف)، سران این کشور باز هم به همراه دولت پاکستان تأکید کردند که این حوادث نمی‌تواند روند صلح بین دو کشور را بر هم زند (وب‌سایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۷: ۱۹ فوریه ب). اما به مرور زمان دولت سینگ به خاطر این رفتار محتاطانه مورد انتقاد جامعه هند قرار گرفت.

نخستین نشانه‌های تغییر رفتار هند بعد از حملات تروریستی اوایل ژوئیه ۲۰۰۸ به سفارت هند در کابل هویدا شد. در این حمله انتحاری ده‌ها نفر کشته شدند و پاکستان مورد اتهام قرار گرفت (وب‌سایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۸: ۷، ۸ و ۱۲ ژوئیه). مؤسسات اطلاعاتی آمریکا نیز این اتهام را تأیید کردند (Mazzetti & Schmitt, 2008: August 1). عملیات انتحاری علیه سفارت هند در کابل از جهات مختلف اهمیت داشت. نخست، برای نخستین بار بعد از روی کار آمدن دولت مان موهان سینگ، مقامات رسمی این کشور به طور رسمی آی‌اس‌آی پاکستان را مسئول حمله تروریستی علیه اهداف هندی معرفی می‌کردند؛ دوم، بار دیگر شائبه عدم هماهنگی میان دولت تازه‌کار غیرنظامی پاکستان و ارتش این کشور (مانند دوران جنگ محدود کارگیل) مطرح شد؛ سوم، اتهام پاکستان در این حملات باورپذیر بود. زیرا پاکستان همواره نگران تقویت حضور هند در افغانستان و تقویت روابط دهلی‌نو و کابل بوده است. از نظر گانگولی و هاونستین (۲۰۰۹: ۱۳۴)، نگرانی

اسلام‌آباد بدین علت است که حضور روزافزون هند در افغانستان باعث می‌شود تا پاکستان نتواند از این کشور برای تقویت «عمق راهبردی» خود علیه هند بهره برد. حدود یک ماه بعد از حملات بالا، درگیری جدایی‌طلبان کشمیر با دولت هند به علت محاصره اقتصادی غیررسمی مسلمانان کشمیر از سوی گروه‌های هندو تشدید شد و چندین نفر از جدایی‌طلبان کشته شدند (وب‌سایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۸: ۱۲ اوت). هر چند درگیری مورد بحث اساساً درون‌زا و مربوط به کشمیر بود ولی به طور خود به خود پاکستان نیز درگیر قضیه شد. مدتی بعد از این درگیری‌ها، در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۸، مردان مسلح غیرنظامیان را در چندین نقطه از بمبئی هدف قرار دادند. در این حملات که در هتل تاج محل، پایانه چاتراپاتی شیواجی، هتل اوبروی تریدنت، کافه لئوپولد، بیمارستان کاما، مرکز یهودی ناریمن هاوس، سینما مترو و ... رخ داد بیش از ۱۶۰ نفر کشته شدند (Rath, 2010: 361). مسئولیت این حملات را گروه اسلام‌گرای ناشناخته‌ای به نام «مجاهدین دکن» بر عهده گرفت (وب‌سایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۸: ۲۷ نوامبر). اما این ادعا چندان قابل باور نبود. زیرا از یک سو، اجمل قصاب به عنوان تنها مهاجمی که زنده مانده بود به عضویت خود در لشکر طیبه اعتراف داشت (Worth, 2008: December 1) و از سوی دیگر، تحلیل دقیق این حملات نشان می‌داد که «یک گروه تروریستی کاملاً مسلح و آموزش‌دیده از مسیر دریا وارد این شهر بندری شده و سپس چندین منطقه را مورد حمله قرار داده‌اند» (Rath, 2010: 360). با وجود این، طرفداران صلح استدلال می‌کردند که حتی اگر پاکستانی‌ها در میان تروریست‌ها باشند بدین معنا نیست که تحت امر دولت غیرنظامی و منتخب پاکستان هستند (New York Times, 2008: October 30). حملات تروریستی بمبئی باعث شد که هند با نوعی معضل سیاسی مواجه شود. زیرا اگر دهلی‌نو هیچ واکنش مؤثری نشان نمی‌داد، پاکستان به هند ضربه زده بود بدون اینکه آسیب ببیند و اگر به آن حملات با تهاجم نظامی پاسخ می‌داد، این بهانه را برای ارتش پاکستان فراهم می‌کرد که از برخورد با شبه‌نظامیان اسلام‌گرا دست بکشد، بر دولت غیرنظامی اسلام‌آباد مسلط شود، مجدداً به عنوان متولی حاکمیت ملی حمایت مردم این کشور را به دست آورد و اختلاف دوجانبه موجود میان دهلی‌نو - اسلام‌آباد را بین‌المللی کند (Thakur, 2011: 203).

هدف از حملات مورد بحث که پایتخت مالی هند را هدف قرار داد این بود که هند را بی‌ثبات کند، علیه هند جنگ به راه اندازد، شهروندانش را دچار وحشت کند، باعث شکست مالی شود و به کشورهای دیگری نیز که شهروندانشان هدف

این حملات قرار گرفته بودند، هشدار دهد (Rath, 2010: 360). اهمیت این حملات به علت «گستاخی، انتخاب اهداف و مدت زمان» آن می‌باشد. بعد از این واقعه، هندی‌ها به همان اندازه که از پاکستان عصبانی بودند، سیاستمداران خودشان را نیز تحقیر می‌کردند (Thakur, 2011: 199). زیرا آنها بر این باور بودند که حملات تروریستی مزبور بخشی از مبارزه دائمی پاکستان علیه هند است (Rath, 2010: 361) و دهلی‌نو حرکتی انجام نمی‌دهد. بنابراین، دو دیدگاه به وجود آمده بود: از یکسو، عده‌ای به ویژه در داخل هند بر لزوم برخورد قاطع هند و قطع مذاکرات دوجانبه تأکید می‌کردند. از سوی دیگر، برخی از سران هند، سران پاکستان و برخی صاحب‌نظران بین‌المللی معتقد بودند که نباید روند صلح را قربانی حملات بمبئی کرد.

در هر صورت، یک روز بعد از حملات مان موهان سینگ در این مورد به پاکستان هشدار داد (Perlez, 2008 November 27). این واکنش سینگ طبیعی بود (Rath, 2010: 362) و می‌توانست به بحرانی مانند بحران ۲۰۰۲ بینجامد و پای آمریکا را به این قضیه باز کند (Perlez, 2008: November 27). در واقع، نگرانی ایالات متحده و متحدینش این بود که این حملات باعث جنگ بین هند و پاکستان شود (Thakur, 2011: 198). در مقابل، شاه محمود قریشی وزیر خارجه وقت پاکستان از هماهنگی میان نهادهای پاکستان برای همکاری با هند خبر داد (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۸: ۲۸ نوامبر) و مقامات سیاسی اسلام‌آباد حملات مورد بحث را محکوم کردند (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۸: ۲۹ نوامبر). با وجود این، چند روز بعد از حملات، دولت هند سفیر پاکستان در دهلی‌نو را عصر دوشنبه اول دسامبر احضار کرد و به وی اعلام کرد که پاکستانی‌ها مسئول این حملات تروریستی هستند (Worth, 2008: December 1). علاوه بر این، اعترافات اجمل قصاب نشانگر نقش لشکر طیبه در حملات تروریستی مورد بحث بود (Rath, 2010: 371). پس از انتشار این اعترافات، دولت اسلام‌آباد تلاش کرد تا حسن نیت خود را نشان دهد و حافظ سعید رهبر جماعت الدعوة را تحت بازداشت خانگی قرار داد (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۸: ۱۱ دسامبر). اما این حرکت از نظر هند کافی نبود.

در اواخر دسامبر، پاکستان شروع به تخلیه نیروهای خود از ایالت سرحد در مرز با افغانستان (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۸: ۱۷ دسامبر)، و توقف مرخصی سربازان و انتقال آنها به نزدیک مرز مشترک هند و پاکستان در کشمیر و لاهور کرد (Oppel Jr. & Masood, 2008: December 26). هند نیز از زمان آشوب‌های ماه اوت

نیروهای زیادی را در کشمیر مستقر کرده و شرایط برای برخورد نظامی آماده بود. در همین روزها، گوردون جاندر و سخنگوی کاخ سفید از مقامات هند و پاکستان خواست که از افزایش غیرضروری تنش بین خود پرهیز کنند (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۸: ۲۷ دسامبر). همزمان، سران دهلی نو و اسلام آباد نیز برای رفع سوء تفاهم‌ها با هم در تماس بودند.

استدلال سران پاکستان این بود که هند شواهد مستحکمی در مورد اتهام خود به اسلام‌آباد ارائه نداده و مدرکی در این زمینه وجود ندارد (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۸: ۱۷ دسامبر). برخی بر این باورند که اشتراک عمیق فکری بین لشکر طیبه و دولت پاکستان کشف هر گونه تماس فیزیکی بین آنها را تقریباً غیرممکن کرده بود (Rath, 2010: 635-636). بدین ترتیب، اسلام‌آباد تلاش کرد تا این منازعه را به مناظره در مورد شواهد تقلیل دهد و با خرید زمان و پرت شدن توجهات جهانی خود را از فشار بین‌المللی برهاند (Thakur, 2011: 204).

با فرسایشی شدن تنش بین هند و پاکستان، از شدت آن نیز کاسته شد. سرانجام، در سال ۲۰۰۹، دولت پاکستان پذیرفت که ممکن است حملات بمبی تا حدودی در خاک پاکستان طراحی شده باشد اما قویاً اتهام حمایت نهادهای اطلاعاتی پاکستان از طراحان حمله را رد کرد. یوسف‌رضا گیلانی و مان موهان سینگ نیز در حاشیه اجلاس سران جنبش عدم تعهد در شرم‌الشیخ با هم دیدار کردند (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۹: ۱۶ ژوئیه). هم طول این ملاقات و هم توافق آنها برای انتشار بیانیه مشترک حاکی از «پیشرفت گسترده‌تری در حل اختلافات بین این کشورها» بود (Polgreen, 2009: July 16) اما مان موهان سینگ از سرگیری فرایند گفت‌وگوهای مرکب را رد کرد و معتقد بود که پاکستان باید با سرکوب گروه‌های ستیزه‌جو در خاک خود گام نخست را در این زمینه بردارد. همین رویکرد باعث شد نشست قریشی و کریشنا وزرای خارجه پاکستان و هند در حاشیه اجلاس سالانه ججمع عمومی برای ازسرگیری مذاکرات بین این دو کشور ناکام بماند (Macfarqu-har, 2009: September 27).

با وجود این، بار دیگر برای اولین بار از زمان حملات بمبی در سال ۲۰۰۸، مقامات هند در اوایل سال ۲۰۱۰ رسماً به پاکستان پیشنهاد کردند که دوباره مذاکرات خود را آغاز کنند و محمود قریشی وزیر خارجه وقت پاکستان از این پیشنهاد استقبال کرد (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۱۰: ۴ فوریه). در پی این درخواست، نخستین ملاقات بین مقامات ارشد هند و پاکستان بعد از حملات

بمبئی ۲۰۰۸ در ۲۵ فوریه ۲۰۱۰ رخ داد. در این جلسه، نیروپاما رائو و سلمان بشیر مدیران کل وزارتخانه‌های امور خارجه هند و پاکستان بدون دستور کار خاص در دهلی نو احتمال از سرگیری ارتباط مقامات سیاسی ارشد دو کشور را بررسی کردند (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۱۰: ۲۵ فوریه). علاوه بر این، مباحث مختلفی از جمله در مورد تروریسم، حملات بمبئی، مرز مورد منازعه در کشمیر و درگیری طرفین بر سر تقسیم آب مطرح شد (Yardley, 2010: February 25).

سرانجام، اس ام کریشنا دعوت شاه محمود قریشی برای سفر به اسلام‌آباد را پذیرفت (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۱۰: ۱۱ مه) اما مذاکرات آنها شکست خورد. وزیر خارجه پاکستان مذاکره‌کنندگان هندی را متهم کرد که آمادگی ذهنی برای انجام گفت‌وگو را نداشته‌اند (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۱۰: ۱۶ ژوئیه). بدین ترتیب، هند و پاکستان دهه ۲۰۰۰ را در حالی به پایان بردند که هنوز نتوانسته بودند روند مذاکرات را به وضعیت قبلی از بحران ۲۰۰۸ برگردانند. با وجود این، طرفین به ویژه با تداوم مذاکرات دوجانبه جلوی گسترش بحران ۲۰۰۸ را گرفتند و در این مرحله تقریباً بدون توسل به توانمندی هسته‌ای (وادارندگی) یا مداخله طرف سوم از گسترش منازعه و تبدیل آن به جنگ تمام عیار جلوگیری کردند.

نتیجه گیری

اکنون بیش از شش دهه از استقلال هند و پاکستان و منازعه دوجانبه این دو کشور گذشته است. اما آزمایش های هسته ای هند و پاکستان در سال ۱۹۹۸ منازعه آنها را وارد مرحله جدیدی کرد. در این مرحله طرفین سه بار طی بحران های کارگیل ۱۹۹۹، بن بست بزرگ ۲۰۰۱-۲۰۰۲ و مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ تا آستانه جنگ پیش رفتند اما هر بار ترکیبی از عوامل مذاکره، مداخله طرف سوم و وادارندگی به مدیریت منازعه آنها کمک کرد. در اینجا، مدیریت منازعه به هرگونه تلاشی اطلاق می شود که از تشدید منازعه جلوگیری کند.

بحران کارگیل ۱۹۹۹ با نفوذ شبه نظامیان حامی پاکستان به منطقه کارگیل و واکنش شدید هند به این تجاوز آغاز شد و دو طرف را تا آستانه جنگ پیش برد. طی این بحران، منازعه هند و پاکستان با ابزارهای مداخله طرف سوم و وادارندگی مدیریت شد. فارغ از حساسیت جامعه بین المللی نسبت به منازعه هند و پاکستان پس از آزمایش های هسته ای ۱۹۹۸، آمریکا به طور مشخص در بحران کارگیل مداخله کرد و با ترغیب و انذار پاکستان به عقب نشینی باعث آرام گرفتن دهلی نو و پایان درگیری شد. علاوه بر این، ترس هند از شورش در کشمیر و تسلیحات هسته ای پاکستان باعث رفتار محتاطانه دهلی نو در تلافی تعرضات شبه نظامیان مورد حمایت پاکستان گردید. در این بین، مذاکرات دوجانبه صرفاً به عنوان تسهیل کننده ابزارهای وادارندگی و مداخله طرف سوم عمل کرد. اما آرامش نسبی در روابط این دو کشور با بن بست بزرگ ۲۰۰۱-۲۰۰۲ به مشکل برخورد.

بن بست بزرگ ۲۰۰۱-۲۰۰۲ که با حمله به ساختمان پارلمان هند در دسامبر ۲۰۰۱ شروع و با تجاوز به پایگاه نظامی هند در کالوچاک در مه ۲۰۰۲ تشدید شده بود، با استفاده از ابزارهای مداخله طرف سوم، مذاکره و وادارندگی مدیریت شد. در فرایند این بحران وزیر دفاع آمریکا و معاون وزیر خارجه این کشور نقش مهمی در آرام کردن دهلی نو و اسلام آباد ایفا کردند (مداخله طرف سوم). در رده دوم، نگرانی هند از تشدید شورش کشمیر با حمایت پاکستان و در مقابل، ضعف اسلام آباد در مقابل دیپلماسی اجباری و عملیات پاراکرام هند باعث رفتار محتاطانه طرفین شد (وادارندگی). سرانجام، نمی توان نقش مذاکرات دوجانبه را که با پیشنهاد واجپایی شروع شد و به فرایند گفتگوهای مرکب ۲۰۰۴ انجامید، نادیده گرفت. بدین ترتیب، بن بست بزرگ ۲۰۰۱-۲۰۰۲ که دو کشور را تا آستانه جنگ پیش برده بود، مدیریت شد و از وقوع جنگ جلوگیری شد.

مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ نیز بعد از مجموعه‌ای از حملات تروریستی در بمبئی شروع شد و هند و پاکستان با انتقال نیروهای نظامی خود به مرزهای مشترکشان تا آستانه جنگ پیش رفتند. در فرایند این بحران، مذاکرات دوجانبه دو کشور به طور نسبی ادامه یافت و حتی این مذاکرات در زمینه‌های اطلاعاتی و امنیتی نیز در جریان بود. بنابراین، می‌توان گفت ابزار مذاکره بیش از دو مورد دیگر در فرایند مدیریت منازعه طی این بحران نقش داشته است.

در هر صورت، هند و پاکستان در حالی دهه ۲۰۰۰ را به پایان بردند که بیش از ده سال از هسته‌ای شدن طرفین می‌گذشت. در این مدت، طرفین موفق شدند منازعه میان خود را با استفاده همزمان از مذاکره، مداخله طرف سوم و وادارندگی مدیریت کنند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که هر چند منازعه هند و پاکستان ادامه یافته است اما از تشدید این منازعه و تبدیل آن به جنگ تمام‌عیار جلوگیری شده است. همین امر نشانگر مدیریت منازعه هند و پاکستان در سایه تسلیحات هسته‌ای طی دوره مورد بررسی می‌باشد.

منابع

الف) منابع فارسی

- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۴). دیدار با جمالی. ۴ ژانویه.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۴). دیدار نخست وزیر هند از پاکستان. ۳ ژانویه.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۴). نخست وزیر هند مذاکرات خود با مشرف را تاریخی خواند. ۲۴ سپتامبر.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۵). دو همسایه هسته‌ای به توافق‌های مهمی رسیدند. ۷ اوت.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۵). دور تازه گفت‌وگوهای هند و پاکستان آغاز شد. ۵ اوت.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۶). تلاش هند برای حفظ آرامش بین هند و پاکستان. ۱۵ ژوئیه.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۷). انفجارهایی در قطار هند - پاکستان ده‌ها کشته داد. ۱۹ فوریه الف.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۷). هند و پاکستان بمب‌گذاری در قطار را محکوم کردند. ۱۹ فوریه ب.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). آمریکا از هند و پاکستان خواست از افزایش تنش خودداری کنند. ۲۷ دسامبر.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). اتهام تلویحی نقش پاکستان در حمله انتحاری کابل. ۸ ژوئیه.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). پاکستان تعدادی نیرو به مرز با هند اعزام کرده است. ۱۷ دسامبر.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). پایه‌گذار لشکر طیبه تحت بازداشت خانگی قرار گرفت. ۱۱ دسامبر.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). تشدید درگیری‌ها در کشمیر تحت کنترل هند. ۱۲ اوت.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). ده‌ها کشته در حمله انتحاری به سفارت هند در کابل. ۷ ژوئیه.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). زرداری: هنوز مدرکی دال بر دخالت پاکستان در بمبئی وجود ندارد. ۱۷ دسامبر.
- وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). سفر رییس سازمان اطلاعاتی پاکستان به هند

لغو شد. ۲۸ نوامبر.

وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). نگرانی پاکستان از افزایش تنش با هند. ۲۹ نوامبر.

وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). هند: سرویس امنیتی پاکستان مسئول انفجار کابل. ۱۲ ژوئیه.

وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۸). یک گروه اسلام‌گرا مسئولیت حملات در هند را پذیرفت. ۲۷ نوامبر.

وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۰۹). دیدار سران هند و پاکستان در شرم‌الشیخ. ۱۶ ژوئیه.

وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۱۰). پیشنهاد هند به پاکستان برای انجام مذاکرات رسمی. ۴ فوریه.

وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۱۰). مشاجره سیاسی وزرای خارجه هند و پاکستان. ۱۶ ژوئیه.

وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۱۰). نخستین ملاقات مقامات ارشد هند و پاکستان پس از حملات بمبی. ۲۵ فوریه.

وبسایت بی بی سی فارسی، (۲۰۱۰). وزرای خارجی هند و اسلام‌آباد دیدار می‌کنند. ۱۱ مه.

ب) منابع انگلیسی

Anderson, Robert S. (2006). *The Shadows of Kashmir and Bombs in the Pakistan-India Conflict: A Review Article*. **Pacific Affairs**, Vol. 79, No. 2, pp. 291-297.

Arendt, Hannah, (1950). *Peace or Armistice in the near East? The Review of Politics*, Vol. 12, No. 1, pp. 56-82.

Bahadur, Kalim, (2003). *India-Pakistan Relations: Road Map to Nowhere? South Asian Survey*; Vol.10: pp.247- 256.

Bailey, Sydney D. (1977). *Cease-Fires, Truces, and Armistices in the Practice of the UN Security Council*. **The American Journal of International Law**, Vol. 71, No. 3, pp. 461-473.

Bailey, Sydney D. (1980). *Nonmilitary Areas in UN Practice*. **The American Journal of International Law**, Vol. 74, No. 3, pp. 499-524.

Bajpai, Kanti, (2003). *Crisis and Conflict in South Asia after September*

- 11, 2001. **South Asian Survey**. Vol.10: pp.197-213.
- Behuria, Ashok K. (2009). 'Vol. 33, No. 3, Feb 2009: pp. 0–0 *Pakistan's Approach to Kashmir since the Lahore Agreement: Is There Any Change?* **Strategic Analysis**, Vol. 33, No. 3; pp.433-449.
- Betts, Richard K. (1979). *Incentives for Nuclear Weapons: India, Pakistan, Iran*. **Asian Survey**, Vol. 19, No. 11; pp. 1053-1072.
- Bhattacharjea, Mira Sinha (1999). *India-China-Pakistan: Beyond Kargil-Changing Equations*. **China Report**; Vol. 35: pp. 493-499.
- Bose, Sumantra (1999). *Kashmir: Sources of Conflict, Dimensions of Peace*. **Economic and Political Weekly**, Vol. 34, No. 13, pp. 762-768.
- Bumiller, Elisabeth and Thom Shanker (2002) *Bush Presses Pakistan on Kashmir and Orders Rumsfeld to Region*. **New York Times**, 31 May.
- Butler, Michael J. (2009). **International Conflict Management**. New York, NY: Routledge.
- Buzan, Barry (1984). *Peace, Power, and Security: Contending Concepts in the Study of International Relations*. **Journal of Peace Research**; Vol. 21; pp. 109-125.
- Buzan, Barry (2002). *South Asia Moving Towards Transformation: Emergence of India as a Great Power*. **International Studies**, 2002; 39; 1-24.
- Carr, Fergus and Theresa Callan (2002). **Managing Conflict in the New Europe: The Role of International Institutions**; New York: Palgrave Macmillan.
- Chatterjee, Kingshuk (2004). *To Play or Not To Play: Fabricating Consent over the Indo-Pak Cricket Series*. **The International Journal of the History of Sport**, Vol. 21; No. 3-4: pp. 613-28.
- Chatterjee, Shibashis (2005). *Ethnic Conflicts in South Asia: A Constructivist Reading*. **South Asian Survey**; Vol. 12; pp. 75-89.
- Cheema, Pervaiz Iqbal (2006). *The Contribution of Track II towards India-Pakistan Relations*. **South Asian Survey**; Vol. 13: pp. 211-233.
- Chiozza, Giacomo, and Ajin Choi (2003). *Guess Who Did What: Political Leaders and the Management of Territorial Disputes, 1950-1990*. **Journal of Conflict Resolution**, Vol. 47; pp. 251- 278.
- Commuri, Gitika (2009). *The Relevance of National Identity Narratives in*

- Shaping Foreign Policy: The Case of India -Pakistan Relations. Journal of South Asian Development*; Vol. 4; No. 2; pp. 161-202.
- Crick, Emily (2009). *Contact Sport: Cricket in India-Pakistan Relations Since 1999. South Asian Survey*, Vol. 16; No. 1; pp. 59-79.
- Davis, Zachary S. (Ed.) (2011). **The India-Pakistan Military Standoff: Crisis and Escalation in South Asia**. New York: Palgrave Macmillan.
- Diehl, Sarah J., & James C. Moltz (2002). **Nuclear Weapons and Non-proliferation: A Reference Handbook**. Santa Barbara: ABC-CLID, Inc.
- Dugger, Cella W. (1999). *Atmosphere Is Tense as India and Pakistan Agree to Talks. New York Times*; June 1.
- Dugger, Cella W. (2000). *Fears Encircle War Games on India-Pakistan Border. New York Times*: February 18.
- Fisher, Roger D., et al. (1972). *Guidelines for Third Parties in International Disputes. The American Journal of International Law*, Vol. 66, No. 4, pp. 22-32.
- Freedman, Lawrence (2003). **The Evolution of Nuclear Strategy**. 3rd Edition. Hampshire & New York: Palgrave Macmillan.
- Ganguly, Sumit (1995). *Wars without End: The Indo-Pakistani Conflict. Annals of the American Academy of Political and Social Science*, Vol. 541, Small Wars; pp. 167-178.
- Ganguly, Sumit (1998). **The Crisis in Kashmir: Portents of War, Hopes of Peace**, New York: Cambridge University Press.
- Ganguly, Sumit (2001). *Beyond the nuclear Dimension: Forging stability in South Asia. Arms Control Today*; Vol. 31; No. 10; pp. 3-7.
- Ganguly, Sumit, & Rahul Mukherji (2011). **India Since 1980**. New York: Cambridge University Press.
- Ganguly, Sumit, and Michael R. Kraig (2005). *The 2001–2002 Indo-Pakistani Crisis: Exposing the Limits of Coercive Diplomacy. Security Studies*, Vol. 14, No. 2: pp. 290-324.
- Ganguly, Sumit, and Nicholas Howenstein (2009). *India-Pakistan Rivalry in Afghanistan. Journal of International Affairs*; Vol. 63, No. 1; pp. 127-140.
- Genicot, Garance, and Stergios Skaperdas (2002). *Investing in Conflict*

- Management. Journal of Conflict Resolution*; Vol. 46. pp. 154-169.
- Gent, Stephen E., and Megan Shannon (2011). *Decision Control and the Pursuit of Binding Conflict Management: Choosing the Ties that Bind. Journal of Conflict Resolution*, Vol. 55; No. 5: pp. 710- 734.
- Goertz, Gary., Bradford Jones, and Paul F. Diehl (2005). *Maintenance Processes in International Rivalries. The Journal of Conflict Resolution*, Vol. 49, No. 5, pp. 742-769.
- Hagerty, Devin T. (2009). *The Kargil War: An Optimistic Assessment*, in Sumit Ganguly and S. Paul Kapur (Eds.) *Nuclear Proliferation in South Asia: Crisis Behaviour and the Bomb*, pp. 100–16. Oxon: Routledge.
- Harshe, Rajen (2005). *India-Pakistan Conflict over Kashmir: Peace through Development Cooperation. South Asian Survey*, Vol.12; No.1; pp.47-60.
- Hewitt, Vernon (2007). *Never Ending Stories: Recent Trends in the Historiography of Jammu and Kashmir. History Compass*; Vol. 5; No. 2: pp. 288-301.
- Hill, Barbara J. (1982). *An Analysis of Conflict Resolution Techniques: From Problem-Solving Workshops to Theory. The Journal of Conflict Resolution*, Vol. 26, No. 1, pp. 109-138.
- Iyer, Ramaswamy R. (2005). *Indus Treaty: A Different View. Economic and Political Weekly*, Vol. 40, No. 29; pp. 3140-3144.
- Jackson, Richard. (2000). *Successful Negotiation in International Violent Conflict. Journal of Peace Research*, Vol. 37, No. 3, pp. 323-343.
- Kapur, S. Paul (2008). *Ten Years of Instability in a Nuclear South Asia. International Security*, Vol. 33, No. 2, pp. 71–94.
- Kapur, S. Paul (2010). *Kashmir Dispute: Past, Present, and Future*. In, Sumit Ganguly, Andrew Scobell, and Joseph Chinyong Liow (Eds.) *The Routledge Handbook of Asian Security Studies*. London and New York: Routledge. pp. 103-114.
- Kapur, S. Paul (2011). *Peace and Conflict in Indo-Pakistani Rivalry: Domestic and Strategic Games*. In, Sumit Ganguly & William R. Thompson (Eds.) *Asian Rivalries: Conflict, Escalation, and Limitations on Two-Level Games*; Stanford: Stanford University Press. pp. 61-79.

- Khan, Feroz Hassan (2010). *Prospects for Indian and Pakistani Arms Control and Confidence-Building Measures*. **Naval War College Review**, Vol. 63; No. 3; pp. 105-121.
- Kumar, Sanjeev (2010). *Internal Dynamics of Sub-continental Security: Indo-Pak Tensions and the Political Response*. **India Quarterly: A Journal of International Affairs**; Vol. 66, No. 1; pp. 35-50.
- Levie, Howard S. (1956). *The Nature and Scope of the Armistice Agreement*. **The American Journal of International Law**, Vol. 50, No. 4, pp. 880-906.
- Levy, Jack S. (1998). *The Causes of War and the Conditions of Peace*. **Annual Reviews of Political Science**. No.1: pp. 139-65.
- Macfarquhar, Nell (2009). *India and Pakistan Fail to Restart Negotiations*. **New York Times**; September 27.
- Makeig, Douglas C. (1987). *War, No-War, and the India-Pakistan Negotiating Process*. **Pacific Affairs**, Vol. 60; No. 2; pp. 271-294.
- Manoharan, N. (2004). *India-Pakistan Composite Dialogue 2004: A Status Report*. In: http://www.ipcs.org/print_article-details.php?recNo=1517.
- Mansfield, Edward D. and Snyder, Jack (2005). **Electing to Fight: Why Emerging Democracies Go to War**. Cambridge, MA: MIT Press.
- Mazzetti, Mark & Eric Schmitt (2008). *Pakistanis Aided Attack in Kabul, U.S. Officials Say*. **New York Times**; August 1.
- Mehta, Pratap Bhanu (2003). *India-Pakistan: The Enduring Stalemate*. **Economic and Political Weekly**, Vol. 38; No. 21; pp. 2014-2017.
- Merrills, John G. (1991). **International Dispute Settlement**; 2nd ed.; Cambridge: Grotius.
- Mitchell, McLaughlin Sara., and Paul R. Hensel (2007). *International Institutions and Compliance with Agreements*. **American Journal of Political Science**, Vol. 51; No. 4; pp. 721-737.
- Nasr, Vali (2005). *National identities and the India-Pakistan conflict*. In: T. V. Paul (ed.) *The India-Pakistan Conflict: An Enduring Rivalry*; New York and Cambridge: Cambridge University Press; pp. 178-201.
- New York Times (2008). **India and Pakistan and the aftermath of Mum-**

bai. October 30.

Oppel Jr., Richard A. & Salman Masood (2008). *Pakistan Moves Troops Amid Tension With India.* **New York Times**; December 26.

Oren, Ido (1994). *The Indo-Pakistani Arms Competition : A Deductive and Statistical Analysis.* **Journal of Conflict Resolution**; Vol. 38; No. 2: pp.185- 214.

Perlez, Jane (2008). *India's Suspicion of Pakistan Clouds U.S. Strategy.* **New York Times**; November 27.

Polgreen, Lydia (2009). *India and Pakistan Agree to Fight Terror Together.* **New York Times**; July 16.

Pruitt, Dean & Peter Carnevale (1993). **Negotiation in Social Conflict**; Buckingham: Open University Press.

Rath, Saroj Kumar (2010). *New Terror Architecture in South Asia: 26/11 Mumbai Attacks Inquiry.* **India Quarterly: A Journal of International Affairs**; Vol. 66, No. 4; pp. 359-381.

Sahadevan, P. (1998). *Internationalization of Ethnic Conflicts in South Asia: A Conceptual Equity.* **International Studies**; Vol. 35; pp. 317-342.

Sanger, David E. & Judith Miller (2002). *Bush Meets India's Envoy; Fears of Pakistan War Deepen.* **New York Times**: January 11.

Schofield, Victoria (2003). **Kashmir in conflict: India, Pakistan and the unending war**, London: I.B.Tauris & Co Ltd.

Shuja, Sharif (2004). *The Indo-Pakistan Peace Process and The Kashmir Issue.* **Contemporary Review**; Vol. 284; pp. 337-342.

Sidhu, Waheguru Pal Singh (2003). *Terrible Tuesday and Terrorism in South Asia.* **South Asian Survey**; Vol.10, No. 2: pp. 215-230.

Swanström, Niklas L.P. and Mikael S. Weissmann (2005). *Conflict, Conflict Prevention and Conflict Management and beyond: a conceptual exploration.* Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program – A Joint Transatlantic Research and Policy Center Johns Hopkins University-SAIS, 1619 Massachusetts Ave. NW, Washington, D.C. 20036 Uppsala University, Box 514, 75120 Uppsala, Sweden.

Tahir-Kheli, Shirin (1998). *Ending the India-Pakistan Feud Starts With Kashmir.* **New York Times**; September 23.

- Thakur, Ramesh (2011). *Delinking Destiny from Geography: The Changing Balance of India-Pakistan Relations*. **India Quarterly: A Journal of International Affairs**; Vol. 67; No. 3; pp. 197-212.
- Vohra, A.M. (1998). *India and Pakistan: Towards Better Understanding*. **South Asian Survey**; Vol. 5; No. 1; pp. 65-75.
- Waldman, Amy (2004). *Indian Leader's Trip to Pakistan Raises Hope for Warmer Ties*. **New York Times**; January 4.
- Wirsing, Robert (1998). **India, Pakistan, and the Kashmir dispute: on regional conflict and its resolution**, New York: St. Martin's Press.
- Worth, Robert F. (2008). *In Wake of Attacks, India-Pakistan Tensions Grow*. **New York Times**; December 1.
- Yardley, Jim (2010). *In 'First Step,' India and Pakistan Resume Talks*. **New York Times**: February 25.
- Zinkin, Taya (1987). *The Background to Indo-Pakistani Relations*. **International Relations**; Vol. 9; pp. 31- 38.